

اسلام سنتی*

سید حسین نصر**

ترجمه نوراله قیصری***

چکیده: قریب به دویست سال است که امواج تجدد به سرزمینهای اسلامی رسیده و اندیشه‌های تجددگرایانه در عرصه‌های مختلف اندیشه، فرهنگ، اجتماع و اقتصاد دنیای اسلام نفوذ پیدا کرده است. در تقابل با این اندیشه‌ها، گرایشهای مختلفی در جهان اسلام پدید آمده که از آن به «بنیادگرایی»، «تجددگرایی» و «سنت‌گرایی» یاد می‌کنند. در این مقاله، اسلام سنتی در مقایسه با گرایشهای بنیادگرا و تجددگرا مورد بحث قرار گرفته، فضای معنایی مفهوم اسلام سنتی، ابعاد و وجوه مختلف آن و تمایزات و اشتراکات آن در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی با دو گرایش مذکور تبیین شده است.

دو قرن پیش، اگر کسی می‌خواست اسلام را بررسی کند خواه از اهالی مغرب زمین یا از

* نمایه کامل اثر چنین است:

Seyyed Hossein Nasr, "Traditional Islam" in S.H. Nasr, **Traditional Islam In the Modern World**, London and New York: 1990, pp. 10-25.

** استاد کرسی اسلام‌شناسی دانشگاه جورج واشنگتن.

*** عضو هیأت علمی گروه اندیشه سیاسی در اسلام پژوهشکده امام خمینی (س) و انقلاب اسلامی.

معتقدان چینی آیین کنفوسیوس و یا هندویی از سرزمین هند با سنتی واحد مواجه بود. مکاتب عدیده کلامی، فقهی، فکری، تفسیری را مطالعه کرد حتی فرقه‌هایی را که از بدنه اصلی جامعه جدا شده بودند. سوای این با راست‌گیشی (orthodoxy) و بدعت (heterodoxy) در دین نیز روبرو می‌شد.

با این حال، تمام آنچه او می‌توانست از شطحیات (utterances) رازآمیز صوفی‌ای مقدس تا احکام فقهی عالمی دینی و از آرای کلامی فقهی حنبلی در شهر دمشق تا ادعاهای ناموزن برخی از انواع افراطی تشیع بفهمد. همگی تا اندازه‌ای به سنت اسلامی تعلق داشت. این سنت، همچون درختی بود که منشای الهی داشت. ریشه‌هایش در قرآن و حدیث بود و شاخه‌هایش بدنه سنتی را شکل می‌داد که از آن ریشه‌ها روئیده و در طی چهارده قرن در میان قریب به یک چهارم ساکنان زمین بالیده بود. با این وجود، نزدیک به دویست سال قبل، امواج تجددگرایی به سواحل دارالاسلام رسید. به تدریج تمام آن را در خود گرفت. نفوذ عقاید و جنبشهای تجددگرا را می‌توان از اواخر قرن دوازدهم تا هجدهم و اوایل قرن سیزدهم تا نوزدهم در برخی از حوزه‌ها همچون علوم نظامی، اخترشناسی و پزشکی در بخشهایی از جهان اسلام دید. بعد از این است که گرایشهای تجددگرایانه در حقوق، تعلیم و تربیت، اندیشه‌های اجتماعی - سیاسی و قدری دیرتر در فلسفه و هنر و سرانجام در خود دین یافت می‌شود.

برای کسی که فهمیده باشد، ماهیت تجددگرایی مبتنی و منشاء گرفته از گرایشهای انسان‌مدارانه و دنیوی شدن (secularizing) نوزایش اروپایی است، پی بردن به رویارویی مؤلفه‌های سنتی و مدرن در جهان اسلام آسان خواهد بود. فقط در طی چند دهه گذشته است که پدیده‌ای نو ظهور کرده است. پدیده‌ای که نه تنها تمایزگذاری دقیق بین اسلام سنتی و تجددگرایی را ایجاب می‌کند، بلکه لازم است بین اسلام سنتی و طیفی از احساس، عمل و گاهی اندیشه که در سنت دانش‌پژوهی و روزنامه‌نگاری غربی به عنوان اسلام «بنیادگرا» یا احیاگرا، شناخته شده نیز فرق بگذارد. در اینجا نیازی به گفتن نیست که ظهور جنبشهای احیاگرا به قرن دوازدهم تا هجدهم مربوط می‌شود. اما بنیادگرایی اخیر که اجازه دهید بگویم با وهابیت و مکتب دیوباند هندی (Deoband school of India) ترکیب شده است بیشتر شکلی بی‌سر و ته از اسلام سنتی در تضاد با بسیاری از مظاهر سنت اسلامی بوده و شدیداً ظاهرگرا و در عین حال راست‌گیش است

تا اینکه شکلی منحرف از هنجار سنتی باشد. با وجود این واقعیت که چنین جنبشهایی به نام اصلاح، اسلام سنتی را بسیار ضعیف و بی‌خاصیت کرده‌اند، هنوز هم آنها را می‌توان بر حسب دوگانگی سنتی و مدرن فهمید. هرچند که این جنبشها در دانش‌پژوهی غربی به زیان احیاگران واقعاً سنتی اسلام، مورد تأکید مضاعف واقع شده‌اند. در زبانهای اروپایی، نوشته‌های زیادی دربارهٔ شخصیت‌هایی چون جمال‌الدین اسدآبادی مشهور به افغانی، یا محمدبن عبدالوهاب وجود دارد تا دربارهٔ افرادی چون شیخ العلوی یا عبدالغدير الجزایری که به دلیل جنبه‌های معنوی و دینی‌اش مورد توجه بوده است تا صرفاً به عنوان یک رهبر سیاسی.^۱

امروزه نه تنها گرایش تجددگرا در تضاد با سنتی است، بلکه مجموعه‌ای کامل از جنبشهایی وجود دارد که دم از احیای اسلام در تضاد با تجددگرایی و تمدن غربی می‌زنند، تمدنی که برای چندین قرن همچون بستری بوده که تجددگرایی در آن پرورش یافته و بالیده است. دقیقاً در این برهه از تاریخ است که تشخیص جنبشهایی که «بنیادگرایی نوین» یا به تسامح «بنیادگرایی اسلامی» نام گرفته‌اند از اسلام سنتی چیزی که اغلب با هم خلط می‌شود، سرنوشت‌ساز است. اگرچه هرکس که آثار موجود در باب سرشت سنتی اسلام^۲ را خوانده باشد و آنها را با آثاری که مورد حمایت «بنیادگرایان» کنونی است، مقایسه نماید، فوراً می‌تواند به تمایزات اساسی موجود بین آنها نه تنها در محتوا، بلکه همچنین در شرایطی که در آن پدید آمده‌اند، پی برد.

نیازی به گفتن نیست که آنچه به «بنیادگرایی» موسوم شده، شامل طیف وسیعی است که اجزای آن به تفسیر سنتی اسلام نزدیک است. اما نیروی اصلی از آن جنبشهایی است که هم اینک «بنیادگرایی» نامیده می‌شوند و به طرزی اساسی با اسلام سنتی به نحوی که در اینجا تمایز دقیق بین آنها ایجاد می‌کند، متفاوت است. هرچند حوزه‌های محدودی هم هست که برخی از انواع «بنیادگرایی» در آن با برخی از ابعاد اسلام سنتی توافق دارند. قبل از بیان اینگونه تمایزات اساسی، ضروری است کلامی چند دربارهٔ اصطلاح «سنت» آنگونه که در اینجا و در سایر نوشته‌های ما مورد استفاده واقع شده، گفته شود.

اصطلاح سنت، آنگونه که توسط «سنت‌گرایان» مورد استفاده واقع شده، هم ناظر بر پیام قدسی است آنطور که برای انسان از طریق وحی مکشوف شده و هم ناظر بر بسط و انتشار آن پیام در تاریخ بنی نوع بشر است و این [جریان انکشاف و بسط] امر قدسی، به نحوی مقدر شده

که هم ناظر بر پیوستگی افقی با مبدأ باشد و هم بر ارتباط عمودی که هر جنبشی از حیات سنت را به واقعیت برتر فراتاریخی پیوند می‌دهد. به هر حال، سنت به این معنا، همان‌الدین، در وسیعترین معنای آن است که مشتمل بر تمام ابعاد و شعبات دین است. السنه یا آنچه که بر اساس الگوهای مقدس به سنت تبدیل شده آنگونه که معمولاً از این کلمه فهمیده می‌شود، به معنای السلسله یا زنجیره‌ای است که هر دوره، مرحله یا سطح از حیات و اندیشه در جهان سنتی را به مبدأ پیوند می‌دهد، همان‌گونه که به وضوح در تصوف دیده می‌شود. بنابراین، سنت همانند درختی است که ریشه‌هایش از طریق وحی به ذات احدیت می‌رسد و از این مبدأ است که تنه و شاخه‌هایش در طول سالیان بالیده می‌شود. دین قلب درخت سنت می‌باشد. مایه حیات این درخت، لطف [الهی] یا برکت است که همراه با وحی سرچشمه می‌گیرد و تداوم حیات درخت را امکان‌پذیر می‌سازد. سنت ناظر بر حقیقت قدسی، مسلم و ازلی است؛ علاوه بر این به معنای خرد جاودانه (perennial wisdom) و کاربرد مداوم اصول تغییرناپذیر این خرد در شرایط گوناگون زمانی و مکانی نیز هست.^۳ حیات دنیوی سنت می‌تواند پایان یابد و تمدنهای سنتی رو به افول گذارند.

اما این افول همانند وجود مکاتب فکری رقیب که همیشه در تمدنهای سنتی بوده است؛ هنوز هم در درون چهارچوب سنت صورت می‌گیرد. معارض سنت (counter-tradition)، چیزی است که صریحاً مخالف سنت است و بحثی می‌باشد که بعداً به آن باز خواهیم گشت و البته مخالف مدرنیسم نیز هست بدون اینکه وجودش در واقع نیازمند کاربرد اصطلاحی، همانند سنت باشد. اگر سنت‌گرایان بر تضاد کامل سنت و تجددگرایی، پافشاری می‌کنند. دقیقاً به این دلیل است که ماهیت مدرنیسم در حوزه‌های دینی و ماورای الطبیعی، تصویر مبهمی به وجود می‌آورد که در درون آن حقایق نیم‌بند به عنوان عین حقیقت ظاهر می‌شود و کلیت مظاهر سنت از این طریق مخدوش می‌شود.

اهمیت اسلام سنتی را می‌توان در پرتوگرایی آن نسبت به جنبه‌های مختلف خود اسلام نیز فهمید. البته اسلام سنتی، قرآن کریم را به مثابه کلام خداوند، چه از نظر محتوا و چه از نظر صورت می‌پذیرد. قرآن، تجسم زمینی کلام ازلی خداوند است، مخلوق چیزی نبوده و منشای دنیوی نیز ندارد. بعلاوه اسلام سنتی، تفسیرهای سنتی قرآن را نیز قبول دارد. تفسیرهایی که

دامنه‌اش از تفسیرهای زبانی و تاریخی تا تفسیرهای عقلی و ماورای طبیعی گسترده است. در حقیقت، اسلام سنتی متن مقدس (کلام خداوند) را نه فقط بر مبنای معنای ادبی و ظاهری کلام به تنهایی تفسیر می‌کند بلکه در تفسیرش بر سنت دیرپایی که آغازش به شخص پیامبر اکرم (ص) می‌رسد و همچنین بر تفسیرهایی که از طریق شفاهی (سینه به سینه) منتقل شده و یا به صورت مکتوب وجود دارد، نیز متکی است.

رشته بعدی تفاسیری که مورد توجه اسلام سنتی است دربرگیرنده آثار حسن بصری و امام صادق (ع) تا تفاسیری است که از سوی مراجع سنتی تا به امروز تألیف شده است.^۴

مکتب سنتی، تا آنجا که به حدیث مربوط می‌شود، مجموعه مورد قبول صحاح سته در جهان اهل سنت و کتب اربعه شیعه را قبول دارد.

در مورد این مجموعه مکتب سنتی به نقدهایی که توسط منتقدین مدرن درباره حدیث جعلی صورت گرفته، توجه می‌کند. اما ابتدا نمی‌خواهد مفروضاتی را که نقد مدرن بر آن مبتنی است، بپذیرد. یعنی منکر نفوذ امر قدسی به درون نظم دنیوی از طریق وحی شده یا واقعیت انتقال شفاهی و امکان معرفت، توسط پیامبر بر مبنای دسترسی مستقیم به منبع همه معرفتها را انکار کند. از این گذشته اسلام سنتی به این دلیل منکر حدیث نمی‌شود که با مفهوم علیت تاریخی جهان مدرن و معنای رقیق شده وحی که حتی به درون اندیشه دینی غرب در دوران مدرن نفوذ کرده است، مطابقت ندارد. اسلام سنتی بر روشهای دقیق علم حدیث که در طول قرون متمادی توسعه یافته، مبتنی است. بلکه همچنین بر استمرار تاریخی سنت و برکت که حافظ حقیقت در درون سنت، تا مادامی که سنت است نیز تأکید دارد. همچنین، اسلام سنتی آغوش خود را بر روی همه ارزیابیهای انتقادی در مورد مجموعه‌های حدیث بازمی‌گذارد. مادامی که انتقاد بر این فرض مبتنی نباشد که آنچه هم اینک هست، اگر نشانه‌ای - اسناد مکتوب نداشته باشد، در واقع نیست.

دیدگاه سنتی همیشه اصل مشهور فلسفه اسلامی را یادآور می‌شود که عدم الوجودان لا یدُلُّ علی عدم الوجود، ناآگاهی از چیزی دلیل نبود آن نیست.

اسلام سنتی، به طور کامل از شریعت به عنوان قانون الهی دفاع می‌کند، شریعت آنگونه که در طول قرون متمادی شناخته و تفسیر شده و در مکاتب کلاسیک فقهی متبلور و متجسم شده

است. بعلاوه اسلام سنتی، امکان ارائه دیدگاه‌های تازه بر اساس اصول استنباط احکام (اجتهاد) و همچنین استفاده از ابزارهای دیگر اجرای قانون در شرایط مستحدث را می‌پذیرد. اما این امر همیشه باید بر اساس اصول اجتهاد سنتی همانند قیاس، اجماع و استحسان باشد.^۵ علاوه بر این، از نظر اسلام سنتی، کل اخلاق منبعث از قرآن و حدیث و به نحوی ملموس‌تر از شریعت است.

اسلام سنتی تصوف یا طریقت را به مثابه حوزه درونی یا کانون وحی اسلامی در نظر دارد. بدون اینکه منکر وضعیت زوال و فساد باشد که در طی قرون در برخی از نحل‌های آن پدید آمده و یا منکر ضرورت حفظ حقایق تصوف، فقط برای کسانی باشد که صلاحیت دریافت آن را دارند.

نگرش اسلام سنتی به تصوف نشان می‌دهد که تصوف قرن‌ها پیش از پیدایش جنبش‌های تجدیدخواه و پاک‌دینی (puritanical movement) در قرن ۱۲-۱۸ رایج بوده است. به این معنی که تصوف ابزاری برای نیل به قدسیت (sanctity) برای کسانی بوده که خواهان ملاقات با پروردگارشان در هر زمان و مکانی بوده‌اند، نه اینکه تصوف، همچون آموزه‌هایی باشد که باید توسط اعضای جامعه پیروی شود. از این گذشته، دفاع از تصوف بر اساس پذیرش واقعیت آن به نحوی که در حلقه‌های گوناگون صوفی نمایان شده و همچنین با ملاحظه تنوع موجود در درون این حلقه‌ها صورت می‌گیرد. نه اینکه بر مبنای تعیین هویت تصوف با نحل یا مکتبی خاص باشد و یا اینکه مکتب سنتی نسبت به تضادی که بین برخی از تجلیات جنبه‌های ظاهری و باطنی اسلام وجود دارد، بی‌اعتنا باشد. در حقیقت این تضاد به عنوان یک ضرورت در پرتو ماهیت وحی اسلامی و شرایط انسانی که وحی به او ابلاغ شده است، فهمیده می‌شود. از این رهگذر مکتب سنتی بیان‌کننده دیدگاه بزرگانی همچون غزالی در جهان اهل سنت و شیخ بهاء‌الدین عاملی در جهان تشیع است کسانی که استاد علوم ظاهر و باطن بوده و از هر دو بعد اسلام دفاع کرده و گفته‌اند که چرا علوم باطنی مشتمل بر علوم ظاهری است و علوم ظاهری مستثنی از علوم باطنی و مشتمل بر آن نیست.^۶

البته، این مطلب بدین معنا نیست که همه صاحب‌نظران سنتی در تمام مکاتب فکری سنتی متبخر بوده و یا اینکه تمام مبانی و آموزه‌های این مکاتب را می‌پذیرفته‌اند. در جهان سنتی نیز

پیروان کلام با فلسفه مخالفت می‌کردند و فلاسفهٔ یک مکتب با فلاسفهٔ مکتب دیگر مخالف به‌داند. اما نکته این است که تمام این مخالفتها در درون جهان سنتی صورت می‌گرفت. سنت‌گرایان تنها از یک مکتب به بهای کنار گذاشتن سایر مکاتب دفاع نمی‌کنند. بلکه بر این مبنای کل سنت فکری اسلام در همه تجلیات آن، تأکید می‌گذارند. تجلیاتی که هر یک از رسمی اسلامی سرچشمه گرفته‌اند. از این گذشته، مکاتب سنتی حکمت، فلسفه و علم اسلامی، در پرتو جهان‌بینی اسلامی ارزیابی می‌شوند. این مکاتب در حقیقت به عنوان کلید فهم جهان فکری اسلامند تا اینکه به عنوان سطوحی در مراحل پیشرفت این یا آن مکتب فلسفی یا علمی غربی بوده و به دلیل سهمی که در ساختن تفکر مدرن غربی داشته‌اند برای بسیاری از اندیشه‌گران ارزشمند تلقی شوند.

اسلام سنتی، تا آنجا که به حوزه هنر مربوط می‌شود بر اسلامی بودن هنر، رابطهٔ آن با جنبهٔ درونی روحی اسلامی و تبلور ذخایر معنوی دین به صورت آشکار و قابل دسترس در آن تأکید دارد. سنت‌گرایان، بر این حقیقت اصرار دارند که دین نه تنها حقیقت (truth) بلکه حضور را نیز در خود دارد و بعلاوه، برکتی که از هنر اسلامی نشأت می‌گیرد به اندازهٔ خود شریعت برای بقای دین معروری است.

از این گذشته سنت‌گرایان اذعان دارند که برخی از اشکال هنر اسلامی در برخی جاها رو به افول گذاشته و جنبهٔ محوری برخی از اشکال هنر سنتی، نسبت به اشکال دیگر آن، بیشتر است. اما تحت هیچ شرایطی نمی‌توان نسبت به تأثیر اشکال مختلف هنر بر روح انسانی، بی‌تفاوت بود. به آسانی نمی‌توان اهمیت هنر اسلامی را با تأکید صرف بر جنبه‌های اخلاقی دین، نادیده انگاشت. در وحی اسلامی، نه فقط قواعد عمل انسانها بلکه اصول معینی که بر مبنای آن باید اشیاء ساخته شوند، نیز آمده است. هنر اسلامی، ارتباط مستقیم با معنویت اسلامی دارد.^۷ سنت‌گرایان هوادار سرسخت هنر سنتی در مقابل تمام زشتیهایی هستند که امروزه به شکل صنایع و مانند آن و به نام دلسوزی برای بشر و اهتمام به رفاه مادی جامعه، جهان اسلام را پوشانده است. در هیچ قلمروی اختلاف بین دیدگاههای سنت‌گرا، تجددگرا و همچنین «بنیادگرا» روشنتر از حوزه‌های سیاست، اقتصاد و حیات اجتماعی نیست. تا آنجا که به حیات اجتماعی مرتبط می‌شود دیدگاه سنتی بر شرعی بودن واحدها و نهادهایی همچون خانواده،

روستا و محله‌های شهری و به طور کلی بر ساختار اجتماعی مبتنی بر پیوندهای دینی تأکید دارد. در اقتصاد، واقع‌گرایی هرگز قربانی آرمان‌گرایی مبهم نمی‌شود، بلکه امکان حصول فضیلت‌هایی چون سخت‌کوشی، درستکاری و قناعت از طریق فشار و اجبار خارجی در آن متصور نیست.

اقتصاد همواره به عنوان امری که با اخلاق آمیخته است، در پرتو وضعیتی انسانی در نظر گرفته می‌شود که حافظ سلامت روابط انسانی شخصی و اعتماد میان افراد باشد، چنان‌که در بازار سنتی قبل از پیدایش سازمانهای بزرگ - که حجم عظیم آنها مانع روابط انسانی مستقیم می‌شود - قابل مشاهده است.^۸

در قلمرو سیاست دیدگاه سنتی همواره بر واقع‌گرایی مبتنی بر هنجارهای اسلامی تأکید دارد و در جهان اهل سنت، اینکه خلافت کلاسیک و در غیاب آن سایر نهادهای سیاسی همچون سلطنت در طول قرن‌ها در پرتو آموزه‌های شریعت و نیازهای اجتماع پدید آمده، امری پذیرفته شده است. اما این دیدگاه به هیچ عنوان در پی ویران سازی بقایای نهادهای سیاسی اسلامی سنتی، که تحت کنترل محدودیت‌های سنتی قرار دارند، به امید انتصاب عمر و ابوبکری دیگر و در عین حال ایجاد نوعی دیکتاتوری نیست. افزون بر این، چنین دیکتاتورهایی معمولاً از حیث ظاهر مبتنی بر اشکال خارجی نهادهای سیاسی برگرفته شده از انقلاب فرانسه و سایر قیام‌های تاریخ اروپا هستند، اگرچه به صورت شکل اصیل اسلامی حکومت نمایان شده باشند.

در جهان تشیع دیدگاه سنتی کماکان بر اینکه اقتدار نهایی متعلق به امام دوازدهم^(ع) است و در غیاب وی هیچ شکلی از حکومت نمی‌تواند کامل باشد، اصرار می‌ورزد. در هر دو جهان، دیدگاه سنتی همواره از سقوط امت از کمال اولیه‌اش آگاه است. یعنی از خطر ویرانی نهادهای اسلامی سنتی و جایگزینی آن با نهادهای دارای خاستگاه مدرن و غربی و از ضرورت ایجاد نظامی اسلامی تر و احیای جامعه‌ای از درون با تحکیم ایمان در قلوب مردان و زنان مسلمان تا از طریق اجبار خارجی، آگاهی دارد.

تصویر سنتی احیای اجتماعی - سیاسی، تصویری از مُجَدِّد است که در طی قرن‌ها با مقدسین و اندیشه‌گران بزرگی چون عبدالقادر گیلانی، غزالی، شیخ ابوالحسن شاذلی و شیخ احمد هندی ارائه شده است و نه با نام «اصلاح‌گرانی» که از قرن ۱۲ - ۱۸ بر روی صحنه ظاهر شدند.

برای فهم بهتر اسلام لازم است این نگرشها با هم مقایسه شده و با نگرشهای کسانی که «بنیادگرا» یا متجدد نامیده می‌شوند، مقابله شود. در این برهه از تاریخ، نکته‌ای را که باید به خاطر داشت، این است که در همهٔ تمدن‌ها و مذاهب، باید، نه تنها بین سنتی و مدرن، بلکه بین سنت کهن و سنت کاذب (pseuo-tradiuon) که معمولاً معارض سنت است و آنچه که از نظر ظاهر برخی از خصوصیات را که شبیه سنتی است به نمایش می‌گذارد، تمییز قایل شویم. تا جایی که به جهان اسلام مربوط می‌شود. زمانی این تمایزات، به وضوح آشکار می‌شود که بتوان بین دیدگاه سنتی آنگونه که در اینجا تعریف شد و دیدگاه شبه سنتی که اغلب با این یا آن شکل از «بنیادگرایی» شناخته می‌شود، تمییز قایل شد. بنیادگرایی، آنجا که مدعی بازگرداندن اسلام به وضعیت خلوص اولیه‌اش می‌شود. در حقیقت، چیزی خلق می‌کند که با اسلام سنتی تفاوت بسیار دارد، اسلامی که توسط پیامبر (ص) آورده شده و همچون درختی شاداب در طی چهارده قرن از زمان هجرت وی به مدینه، به حیات ادامه داده است.^۹

تمایزات بین دیدگاه سنتی و ضد سنتی یا شبه سنتی در اسلام، زمانی واضحتر می‌شود که دیدگاه سنتی با آنچه «بنیادگرا» نام گرفته، در برخی حوزه‌ها مقایسه شود.^{۱۰}

دیدگاه سنت‌گرا و آنچه بنیادگرا نام گرفته، در قبول سنت و حدیث و همچنین در تأکیدشان بر شریعت، با هم تلاشی می‌کنند اما، حتی در اینجا هم اختلافات بسیار عمیق است. همان‌گونه که ذکر شد سنت، همواره بر تفسیرهای خردمندانه و سنت دیرپای تفسیر قرآنی در فهم معنای آیات کتاب مقدس تأکید دارد. در حالی که بسیاری از جنبشهای «بنیادگرا» به آسانی، آیه‌ای از قرآن را برداشته و معنایی مطابق با اهداف و مقاصد خودشان به آن می‌دهند. معنایی که اغلب بیگانه با کل سنت تفسیری قرآن است. تا آنجا که به شریعت مربوط می‌شود، سنت، برخلاف بسیاری از بنیادگرایهای رایج، به جای تأکید صرف بر اجبار مبتنی بر ترس از اقتدار انسانی تا ترس از خداوند بر ایمان یا تعلق درونی به اجرای قانون الهی و محیط سنتی داور همواره با مدارا بر اساس اقتضای اجتماع انسانی تکیه می‌کند.^{۱۱}

خارج از این حوزه، تمایزات بین دیدگاه سنتی و ضد سنتی در اسلام، حتی از این هم آشکارتر است. اغلب جنبشهای «بنیادگرای» کنونی در حالی که مدرنیسم را محکوم می‌کنند، برخی از وجوه اساسی آن را می‌پذیرند. این امر، در پذیرش کامل و آشکار علم و تکنولوژی

مدرن به وضوح دیده می‌شود. در بسیاری از این جنبشها حتی تلاش می‌شود با رجوع به احکام قرآنی مبنایی برای سلطه بشر مدرن بر طبیعت و نابودی‌اش به وسیله او یافت شود. انگار، انسانی که در قرآن مورد خطاب واقع شده، به جای خلیفه الله - جانشین خداوند بر روی زمین - و عبدالله - بنده تمام عیار خداوند - مصرف‌کننده مدرن است.

آنها برای اینکه نشان دهند چگونه علوم اسلامی برخلاف مسیحیت در زمینه‌سازی و پیدایش علوم غربی نقش داشته، وارد مباحث ملال‌آوری شده و کاملاً فراموش کرده‌اند که ماهیت و خصلت علم اسلامی، به کلی با علم مدرن متفاوت است.^{۱۲} نگرش آنها به علم و فن‌آوری همانندی زیادی با تجددگرایان دارد آنگونه که در مرحله عمل در نگرش کشورهای اسلامی نسبت به اشکال مدرن حکومت در مقایسه با کشورهای که مدعی داشتن این یا آن شکل از حکومت اسلامی هستند، دیده می‌شود. تقریباً هیچ تفاوتی در شیوه‌ای که آنها می‌کوشند از طریق آن فن‌آوری مدرن غربی از رایانه تا تلویزیون را بپذیرند، وجود ندارد. بدون اینکه، هیچ تأملی در پیامدهای این اختراعات بر ذهن و روح مسلمانان کرده باشند.

این نگرش مشترک، در حقیقت در حوزه دانش به طور کلی دیده می‌شود. فرآیند دنیوی شدن دانش که از رنسانس در غرب برخلاف تمام تعالیم اسلامی سنتی درباره علم (العلم) رخ داد، نه تنها توسط تجددگرایان به عنوان نشانه پیشرفت مورد قبول واقع شده، بلکه به شدت مورد توجه کسانی که «بنیادگرا» خوانده می‌شوند، نیز هست.

بنیادگرایان، از طریق یکی دانستن صرف اشکال دانش مدرن با علم (العلم) مدعی پیروی دستورات اسلام در حمایت از علم مدرنند و به ندرت از خود می‌پرسند که منظور پیامبر اکرم (ص)، آنگاه که پیروانش را به طلب دانش از گهواره تا گور فرامی‌خواند، کدام نوع علم است. همین‌طور آنها برای تأمل در الزامات حدیث مشهور که گاهی به علی ابن ابی طالب نسبت داده می‌شود درنگ نمی‌کنند. حدیثی که درباره دانش می‌گوید... «من علمنی حرفاً فقد صیرنی عبداً» هرکس به من نکته‌ای بیاموزد، مرا بنده خود ساخته است.

آیا می‌توان احتمال داد که چنین «واژه» ای مأخوذ از فرهنگ اصطلاحات شیمی یا برگرفته از زبان رایانه باشد؟^{۱۳} در پرسش کلی از فرآیند دنیوی شدن دانش در غرب و قبول محصول این فرآیند در بسیاری از بخشهای جهان معاصر اسلامی است که ماهیت واقعی آنچه اندیشه

«بنیادگرا» نام گرفته، آشکار می‌شود. نه در صحبت از برخی راه‌حلهایی که برای مسأله اسلامی کردن معرفت توسط هواداران دو اردوگاه تجددگرا و بنیادگرا ارائه شده است. همان‌گونه که قبلاً یادآوری شد، تمدن سنتی اسلامی با تأکیدش بر زیبایی که با هر یک از ابعاد زندگی انسان، از فرائد قرآن تا ساخت وسایل پخت و پز (قابلمه و ماهی‌تابه) آمیخته است، مشخص می‌شود. فضای هنری اسلامی سنتی، هم در هنرهای تجسمی و هم در هنرهای غنایی، همواره زیبا بوده است. برای اسلام سنتی زیبایی همچون مکمل حقیقت است.

بر طبق حدیث مشهور «الله جمیل و یحب الجمال» خداوند، آنکه حقیقت (الحق) است، زیبا است و زیبایی را دوست دارد. از این گذشته، معیارهای هنر اسلامی از نظر معنوی به وحی اسلامی و معنویتی که از آن نشأت می‌گیرد، مرتبط است.^{۱۴} زیبایی، نمایان‌کننده جنبه‌ای از حضور در دین به عنوان دکترین نمایانگر حقیقت است.

با این همه، بزرگترین شاهکار هنر اسلامی، چقدر برای بنیادگرایان و تجددگرایان کم‌اهمیت است و چقدر دیدگاهشان درباره اهمیت روحانی هنر اسلامی به هم نزدیک است. اگر اردوگاهی، هم اینک مساجدی شبیه کارخانه منتها با چیزی شبیه به گنبد یا مناره که صرفاً نشان‌دهنده کارکرد ساختمان آن است، می‌سازد، اردوگاه دیگر بر این است که هیچ تمایزی بین نمازگذاران مسلمانان در زیباترین مساجد عهد مغول یا عثمانی و یک کارخانه مدرن نیست. انگار که مسلمانان همگی، قبلاً مقدس بوده و نیاز به مهیاساختن شرایط برای انجام تشریفات که عمل در قالب آن همچون ابزاری برای جریان یافتن برکت (فیض) محمدی به فرد و جامعه ظاهر می‌شود، نیست.

درواقع نگرش به هنر در وسیعترین معنای آن، فی‌نفسه، برای آشکار ساختن ماهیت واقعی آنچه اسلام بنیادگرا یا احیاگرا خوانده شده در ارتباط با مدرنیسم و همچنان اسلام سنتی کافی است. اسلامی که همواره بوده و تا آخرالزمان نیز خواهد بود.

با این همه، در هیچ جا، لعاب اسلامی بودن که پوشش بسیاری از جنبشهای مدعی احیای اسلام است، نازکتر از حوزه سیاست نیست.

در این حوزه سرانجام به این مطلب می‌رسیم که حادثترین عقاید سیاسی که در اروپا از زمان انقلاب فرانسه پدید آمده‌اند، به طور کامل اقتباس شده، منتها همواره به عنوان عقاید اسلامی در

نابتترین و خالصترین شکل آن عرضه شده‌اند و این در حالی است که فریادها برای بازگشت به مبدأ اسلام، به پیام خالص قرآن و تعالیم پیامبر (ص) و امتناع از هرچه چیزی که غربی و مدرن است، بلند است.

بنابراین، از انقلاب، جمهوری خواهی و حتی جنگ طبقاتی به نام اسلامی خالص و خیالی در دوران خلوص اولیه‌اش، قبل از حکومت بنی امیه، دفاع می‌شود. بدون اینکه زحمت پژوهش چنین اصطلاحاتی در قرآن یا حدیث، به خود داده شود یا در باب اینکه چرا جنبشی را که ادعا می‌شود اسلامی است و تا این اندازه به آن احساس نیاز می‌شود یا اینکه چرا حمله به نهادهای سنتی اسلامی تا این اندازه بر حسب تصادف با حملات چپ در جهان مدرن، منطبق شده است، زحمت پژوهش در منابع را بر خود هموار کنند.

در مورد ایدئولوژی، این مطلب تا آنجا که اقتباس افکار مدرن به نام دین مورد توجه است کاملاً گویا است. در حقیقت در تمام زبانها در سرزمینهای اسلامی هم اینک این واژه و بسیاری از واژگان دیگر، به کار می‌رود و بسیاری نیز بر اینکه اسلام یک ایدئولوژی است، تأکید دارند. راستی اگر چنین چیزی صحت دارد، پس چرا هیچ کلمه‌ای برای بیان آن در زبانهای فارسی و عربی و یا زبانهای سایر مردم مسلمان وجود ندارد؟ آیا عقیده یا اصول العقاید که گاهی، معادل ایدئولوژی به کار می‌رود، ابدأ ربطی به آن دارد؟ اگر اسلام، راه و رسم کامل زندگی است پس چرا برای بیان ماهیت خود، نه برای غریبان بلکه حتی برای پیروان خودش، باید مفهوم قرن نوزدهمی اروپا را اقتباس کند. حقیقت امر این است که اسلام سنتی از پذیرش اسلام به مثابه ایدئولوژی، امتناع می‌کند. فهم دین به مثابه ایدئولوژی فقط از زمانی باب شده است که نظم سنتی در برابر جهان مدرن به زانو درآمده است.^{۱۵}

چیزی که پیامدهای مهمی برای خود دین نه تنها در صحبت از جامعه‌ای که به نام ایدئولوژی مذهبی اداره می‌شود بلکه از جامعه‌ای که بر طبق دستور شریعت آنگونه که به طور سنتی فهمیده می‌شود، داشته است.

ناتوانی در فرق گذاشتن بین این دو شیوه ناتوانی در درک آشکارترین وجه تمایز بین اسلام سنتی و اسلام بنیادگرا است. در حقیقت، چنین چیزی بیان‌کننده ناتوانی در درک ماهیت نیروهایی است که در جهان اسلام نقش آفرینی می‌کنند.

در باب مقایسه اسلام سنتی و با تفسیرهای تجددگرا و بنیادگرا، مباحث بیشتری را می‌توان طرح کرد. اگرچه در میان بنیادگرایان، کسانی را می‌توان یافت که با اردوگاه سنتی قرابت بیشتری دارند، تجددگرایان، به کلی با سنت مخالف بوده و مظهر معارض سنت بوده‌اند. نتیجتاً کافی است اضافه کنیم که مکتب سنتی مخالف دستیابی به قدرت دنیایی و هرگونه تسلیم در برابر امور دنیوی به نام اسلام است و هرگز آیه قرآنی را که می‌فرماید «سرای باقی برای شما از سرای فانی بهتر است» از خاطر نمی‌برد.

اسلام سنتی ضمن پذیرش اینکه اسلام حوزه دین را از حوزه دنیا، جدا نمی‌داند از قربانی کردن ارزشها برای رسیدن به هدف امتناع می‌ورزد و استفاده از هرگونه دسیسه چینی مناسب سیاسی از منابع کاملاً ضد اسلامی برای دستیابی به قدرت به نام اسلام را نامشروع می‌داند. به هر صورت، اسلام سنتی سرخوشی ناشی از خشم و نفرت را همچون مستی ناشی از الکل می‌داند، نه اینکه آن را به عنوان نفرت به جای سُکراور جا بگزینی مشروع برای نیاز به حل معضلات فکری، اخلاقی و اجتماعی که جهان اسلام امروزه با آن مواجهه است، بداند. اسلام سنتی، به رغم مدرنیسم و بنیادگرایی نوظهور کماکان حیات دارد نه تنها به صورت جنبشهای هنری و فکری گذشته‌اش بلکه در زندگی روزانه اندیشه‌گران و مقدسینی که هنوز هم، پایبند پیروی از راه پیامبرند، و همچنین در زندگی، هنرمندان و صنعتگرانی که به خلق آثار تجسمی و قابل دسترسی مشغولند که واسطه‌ای برای فیض در وحی قرآنی است و در زندگی جمع‌کنیری از مسلمانانی که قلب روح و جسمشان نشان‌دهنده تعالیم سنتی اسلام است. حتی می‌توان گفت که نوعی احیای اسلام سنتی در حوزه‌های معنوی، فکری و هنری در طی چند دهه گذشته را شاهدیم. احیایی که برای هیجان‌آفرینی اغلب رسانه‌های خبری و فقدان درک بسیاری از اندیشه‌گرانی که به جهان معاصر اسلامی توجه دارند، به میزان وسیع مغفول واقع شده است. در واقع اسلام سنتی تا همیشه تاریخ خواهد ماند چرا که هیچ درختی غیر آن نیست که ریشه‌هایش در وحی قرآنی فرو رفته باشند و شاخ و برگ‌هایش طی قرن‌ها قبل از آنکه بسیاری از مسلمانان آن سنت اصیل را نه تنها با ضد سنت، بلکه با معارض سنت آمیخته باشند کلیت اسلام را شکل داده است. معارض سنتی درک دقیق ماهیت آن دشوارتر است چرا که «شیطان میمون خداوند است». اما این در هم آمیختگی هر قدر هم که بزرگ باشد، چندان مهم نیست. حقیقت از

خود دفاع می‌کند، زیرا چیزی شکل در می‌آورد و در عین حال باعث انکار آن می‌شود، نهایتاً همانند تاریکی اول صبح قبل از آنکه خورشید سریزند، از میان خواهد رفت.

یادداشتها:

(۱) این خلاصه هم اینک به لطف آثار ابتکاری افرادی چون ام. لینگز که اثر او به نام:

A Sufi Saint of the Twentieth Century, Berkeley: 1973.

به اثری کلاسیک تبدیل شده و ام. شوکی وایز (M.chodkiewicz) که بررسی‌هایی اساسی در مورد امیر عبادالقادر انجام داده به عنوان مثال بنگرید به:

Emir Abd el-Kader: **Ecrits spirituels**, Paris, 1982.

(۲) هم اکنون ادبیات نسبتاً گسترده‌ای در زبانهای اروپایی بویژه در انگلیسی و فرانسه وجود دارد که به اسلام سنتی یا جنبه‌هایی از سنت اسلامی بویژه تصوف، اختصاص دارد. اهم این آثار عبارتند از:

F.Schuon, **Understanding Islam**, trans. D.M. Matheson, London: 1979; *ibid.*, **Dimensions of Islam**, trans. P.N. Townsend, London: 1970; *ibid.*, **Islam and the Perennial Philosophy**, trans. P. Hobson, London: 1976; M. Lings, **What is Sufism?**, Berkeley: 1977; T. Burckhardt, **Introduction to Sufi Doctrine**, trans. D.M. Matheson, Northamptonshire: 1976; *ibid.*, **Fes, Stadt des Islam**, Otten: 1960; *ibid.*, **Moorish Culture in Spain**, trans. A. Jaffa, London: 1972; W. Stoddart, **Sufism, The Mystical Doctrines and Methods of Islam**, Northamptonshire: 1982; R. Dupaquier, **Découverte de l'Islam**, Paris: 1984; G. Eaton, **Islam and the Destiny of Maa**, Albany: 1986; V. Danner, "Religious Revivalism in Islam: Past and Present", C. Pullapilly, **Islam in the Contemporary World**, Notre Dame: 1980, pp. 21-43; *ibid.*, **The Islamic Tradition**, Warwick (N.Y.), 1986; and A.K. Brohi, **Islam in the Modern World**, Lahore: 1975. See also: S.H. Nasr, **Ideals and Realities of Islam**, London: 1975; and *ibid.*, **Islam and the Plight of Modern Man**, London: 1975.

(۳) در مورد معنای سنت به اثر نویسنده با این عنوان رجوع کنید:

Knowledge and the Sacred, New York: 1981, pp. 65 ff.

شاون (Schuon) در مورد سنت در مقدمه کتاب درک اسلام خود می‌نویسد: «سنت اسطوره‌شناسی کودکانه و منسوخ نیست، بلکه علمی است که به شدت واقعی است.»

(۴) **المیزان** تفسیر بزرگ علامه طباطبایی، نمونه‌ای برجسته از تفسیر سنتی معاصر اسلامی است که به وضوح از تفاسیر ملهم از عقاید مدرن متمایز می‌شود. تفاسیری که به طور مستقیم و یا در لطف «ایدئولوژی اسلامی» با رنگی ظاهراً ضد غربی اما باطناً و به انحای مختلف، شبیه به عقاید ضد سنتی که در غرب از رنسانس به بعد رایج شده است، متأثرند.

(۵) البته مراجع سنتی در میان خود، تمایزاتی درباره این اصول داشته‌اند. اما این تمایزات همواره در درون جهان بینی سنتی بوده و نه اینکه علیه آن باشد. بنابراین چنین تمایزاتی نمی‌تواند به عنوان دستاویزی برای

رد این جهان‌بینی مورد استفاده واقع شود. در این جهان‌بینی همه اینگونه تمایزات بدون اینکه امکان خطا و انحراف در جهان سنتی انکار شود و یا اینکه خود جهان‌بینی فقط به یک مکتب خاص منتسب گردد، مورد پذیرش قرار می‌گیرد.

(۶) در مورد این مسأله مهم آنگونه که در شرایط جهانی مورد بحث واقع شده، بنگرید به:

F. Schuon, *Esoterism, as Principle and as Way*, (rans. W.Stoddart, Bedford (U.K.), 1981; and Schuon, *Sufism, Veil and Quintessence*, trans.W. Stoddart, Bloomington (Indiana), 1981.

(۷) در مورد این مسأله بنگرید به:

T.Burckhardt, *The Art of Islam*, London: 1976; and Nsar, *Islamic Art and Spirituality*, London: 1986.

(۸) نزدیکی دیدگاه‌های «بنیادگرایان» و «تجددگرایان» در ماشینی کردن سریع ابزار تولید و رایانه‌ای کردن تمام بخشهای نا آخرین حد ممکن بدون توجه به الزامات انسانی و مذهبی آن، کاملاً مشهود است.

(۹) یک نمونه مثال زدن، رفتار و پوشش زن است. نوع لباس و رفتار زنان را می‌توان به عنوان یک نمونه ذکر کرد. اسلام سنتی بر زنانی تأکید داشت که پوششی وقارآمیز دارند و معمولاً نوعی حجاب یا روسری دارند که موی آنها را می‌پوشاند. نتیجه امر، مجموعه‌ای از لباس زنان است که از مغرب تا مالزی را دربرمی‌گیرد و بیشتر این لباسها بسیار زیبا و منعکس‌کننده زنانگی با توجه به اخلاق اسلامی است و بر هماهنگی ماهیت اشیاء و بنابراین بر مردانگی مرد و زنانگی زن، تأکید دارد. سپس تحولات تجددگرایانه پدید آمد که باعث شد زنان لافل در بسیاری از بخشهای جهان اسلام حجاب خود را کنار گذاشته، موی خود را آشکار کنند و لباس غربی بپوشند. امروزه «بنیادگرایی» یا «احیاگرایی» ای ظهور کرده که در برخی مناطق بدون توجه به زیبایی لباس زنان که بازتاب دهنده ماهیت زنانه آنان است و پیوسته در اسلام مد نظر بوده است. دستمالی بر سر و مسلسلی در دستان آنها نهاده است. انسان حیران می‌ماند که کدام یک بیشتر مورد قبول درگاه خداوند است. زنان مسلمانی که لباس غربی می‌پوشند و در خانه می‌نشینند و نماز می‌خوانند یا زنان انقلابی مسلحی که اسلامی بودن آنها در یک روسری که مویشان را می‌پوشاند خلاصه شده، در حالی که آتش خشم آنها تمامی مهربانی و سخاوتی را که اسلام به طور سنتی برای زنان قایل است، می‌پوشاند، حتی اگر نماز جماعت بگذراند آن را می‌سوزاند و تباہ می‌سازد.

(۱۰) در این مقایسه باید مخصوصاً به شکل‌های اخیر «بنیادگرایی» و نه اشکالی که در قرون سیزدهم - نوزدهم میلادی و اوایل قرن چهاردهم - بیستم میلادی وجود داشتند توجه شود. شکلی که نوعی رمزآمیزی و پارسایی افراطی بودند و بنابراین شکل مثله شده‌ای از سنت که احتمالاً نتوان از آن به عنوان ضد سنتی یا معارض سنت صحبت کرد. اگرچه این سنت مثله شده در تضعیف بخشهای روشنفکری، هنری و فرهنگی جهان اسلام و در تسهیل ظهور مدرنیسم و پیامدهای آن به شکل جنبشهای مختلف ضد سنتی، نقش داشته است.

(۱۱) این امر بخصوص در قوانین کیفری اسلامی مشاهده می‌شود که به طور سنتی، چنین عواملی را مد نظر قرار داده و آن را به اجرا درآورده‌اند. اما اجرای آنها به نحو کورکورانه نبوده، بلکه عوامل اخلاقی را نیز لحاظ کرده است.

(۱۲) بنگرید به آثار ما با عناوین:

- *Science and Civilization in Islam*, Cambridge (Mass.), 1968, and our *Knowledge and the*

Sacred, pp. 130 ff. see also T. Burckhardt, **The Mirror of the Intellect**, trans. W. Stoddart, Warwick (N. Y.), 1987.

اخيراً تعدادی از پژوهشگران مسلمان، توجه زیادی به معضل مواجهه با معرفت دنیوی که از جهان غرب نشأت می‌گیرد و از قرن سیزدهم - نوزدهم میلادی بسیاری از حوزه‌های جهان اسلام را تحت تأثیر خود قرار داده است، نموده است. رجوع شود به:

S. M. Naquib al-Attas, **Islam and Secularism**, Kuala Lumpur, 1978.

(۱۳) هیچ معرفتی دارای ارزش اسلامی نیست مگر آنکه به مرجعی بالاتر و نهایتاً به خداوند که حق یا عین حقیقت است و منبع معرفت واقعی است، پیوند یابد.
(۱۴) بنگرید به:

T. Burckhardt, **The Art of Islam**.

همچنین به اثر دیگر او بنگرید، با عنوان:

Sacred Art East and West, trans. Lord Northbourne, London: 1967, pp. 101-119.

(۱۵) بنگرید به:

D. Shayegan, **Qu'est-ce qu'une révolution religieuse?**, Paris: 1982.

که این اثر، تحلیل عمیقی درباره این موضوع ارائه می‌دهد، اگرچه نحوه پرداختن آن به دیدگاه سنتی از نوع سنت‌گرایانه نیست.